

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گراهام هارینگتون
فرستنده: مجله هفته
۱۲ دسمبر ۲۰۲۰

چپ، حقوق بشر و طبقه



در نیمه دوم قرن بیستم در غرب، یک چرخش ایدئولوژیک در درون چپ رخ داد، بدین معنی که از تبلور سازمان‌یافته طبقه کارگر به چیزی تبدیل شد که به طبقه کارگر به مثابه یکی از انواع گروه‌های ذی‌نفوذ که باید از آن‌ها دفاع کرد، نگاه می‌کند.

منافع یک جمع مشترک به تدریج تابع حقوق افراد جداگانه شد.

سیاست‌های مردم به جای باور جمعی، بیش‌تر به بیان هویت فردی آن‌ها مبدل شد.

در درک رایج امروز، چپ اساساً یک فرامفهوم برای کسانی است که در درون جامعه از حقوق گروه‌های اقلیت دفاع می‌کنند. این تا حدی درست است. هدف چپ همیشه نمایندگی آن بخش‌هایی از طبقه کارگر بوده است، که مورد ستم مضاعف قرار دارند، مانند زنان، جوانان، اقلیت‌های نژادی، و غیره. این نباید مورد مناقشه باشد. یکی از ستون‌های ایدئولوژی ما همبستگی است.

لیبرالیسم یک شر کم‌تر نیست، بلکه یک ایدئولوژی راست است. اما، امروزه مانند مذهب کاتولیک در میان طبقه کارگر از حمایت چشمگیری برخوردار است. ما باید با مردم در جایی که هستند ارتباط برقرار کنیم اما در عین حال در برابر چیزی که ایدئولوژی مسلط است عقب ننشینیم.

ستم و استثمار نتایج ویژگی‌های منفی انتزاعی ذات انسان نیستند، بلکه نتایج منافع مادی واقعی، یعنی سرمایه‌داری هستند

در ضدفرهنگ دهه ۱۹۶۰ انواع گرایش‌ها و جنبش‌ها، با اعتراضات علیه جنگ ویتنام، دومین موج فمینیسم، طغیان جوانان، فرهنگ مواد مخدر و مبارزه برای برابری نژادی به میدان آمدند و زمینه را برای جنبش‌های «حقوق مدنی» تشکیل دادند. برابری به کلیدواژه جدید برای بسیاری از جنبش‌هایی مبدل شد، که تحت رهبری جوانان بی‌قرار طبقات متوسط هدایت می‌شدند.

آنچه که به ویژه در ایالات متحده وجود نداشت، یک حزب کمونیست نیرومند بود که به این جنبش‌های روینده سمت و سو بدهد. این نتیجه مستقیم کارزارهای مکارتیسم و «وحشت سرخ» برای سرکوب جنبش کمونیستی و جدا کردن آن از طبقه کارگر و جلوگیری از تقویت جنبش طبقه کارگر با رهبری کمونیست بود.

به دنبال آن، همه نوع گرایش‌های سیاسی مشکوک - مائوئیسم، تروتسکیسم، «کمونیسم چپ»، و غیره - ظهور کرد و در مبارزات گوناگون حقوق مدنی مداخله سیاسی نمود. ویژگی مشترک همه آن‌ها ناتوانی در ایجاد شفافیت ایدئولوژیک بود، و همه بیش از هر چیز به ایجاد سردرگمی خدمت می‌کردند.

نقش سرویس‌های جاسوسی، مانند «سیا» در دادن یارانه مالی به انواع ژورنال‌ها و گروه‌ها فقط مشکل را بدتر می‌کرد. نتیجه این شد که یک «چپ نو» ظهور کرد، که هیچ یادگاری از «چپ قدیم»، یعنی پایگاه طبقه کارگر و همچنین همبستگی با - اگر نه حمایت از - اتحاد شوروی نداشت. در عوض این چپ به جریان رایج تبدیل شد؛ مبارزه برای حقوق مدنی، برابری تحت سرمایه‌داری مد شد و مورد استقبال بسیاری قرار گرفت.

همان‌طور که «تله‌سور» به تازگی در یک مقاله می‌گوید:

«مورین [ساموئل مورین مؤرخ حقوقی] گفت «بیک طرف، که عمدتاً از سوسیال دمکرات‌ها تشکیل می‌شود، زبان حقوق بشر از اوایل دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ با این ادعا که «می‌تواند برابری انسانی و نه فقط سرمایه‌داری را ارتقاء دهد» به کار گرفت. بسیاری با این ادعا که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی استانداردهای حقوق بشر را رعایت نمی‌کند، از منظر بحث‌های حقوقی و قانون اساسی، حتا به سرنگونی آن کمک کردند.» برای دستیابی به پول، حمایت دولت و منابع دیگر، گزینه برای خیلی‌ها روشن بود. نتیجه این بود که این گروه‌ها و گرایش‌ها دست‌آوردهای بسیار ناچیزی داشتند، با این پی‌آمد که مبارزات علیه نژادپرستی، سکسیسم و غیره امروز هنوز وجود دارد. دست‌آورد آن‌ها این بود که به دستگاهی که علیه آن شوریده بودند، مبدل شدند. امروز چپ بیش از هر زمان دیگری با این «چپ نو» نقاط مشترک دارد.»*

در حال حاضر، بخش بزرگی از جنبش هنوز با آرزوی یک سرمایه‌داری مهربان‌تر، منصفانه‌تر گره خورده است. فقط به حمایت بسیاری از به اصطلاح رادیکال‌ها از رهبران سیاسی مانند جاسیندا آردن در نیوزیلند، یا از امثال برنی ساندرز در ایالات متحده نگاه کنید. اساساً، این آرزوی یک نوع سرمایه‌داری با چهره انسانی است، که البته وجود ندارد. برای مردمی که بمباران می‌شوند فرق نمی‌کند که کارگرانی که پهلوان‌ها را می‌سازند در سندیکا متشکل هستند یا از خدمات بهداشتی رایگان برخوردارند.

در واقع، مبارزه برای به اصطلاح برابری و حقوق بشر به یک سلاح امپریالیسم مبدل شده است. پُربها بودن امثال «عفو بین‌الملل» و «دیدهبان حقوق بشر» برای تلاش‌های امپراتوری برای سرنگون کردن دولت‌ها در ونزوئلا، سوریه، نیکاراگوئه، چین، ایران، و جاهای دیگر به اثبات رسیده است. «موقوفه ملی برای دمکراسی» که چپ-لیبرال‌ها اغلب از آن نقل‌قول می‌آورند به وسیله یک مدافع مشهور حقوق بشر، رونالد ریگان، به وجود آمد.

برای این‌که چپ با طبقه کارگر در گوناگونی آن همبستگی مؤثر نشان دهد، ما باید به ریشه‌های خود بازگردیم. مبارزه طبقاتی را نمی‌توان به تعداد حروف یک مطلب در توییتر محدود نمود. هدف ما نباید اصلاح سرمایه‌داری، بلکه سرنگونی آن باشد.

ما باید با طبقه خود، نه علیه یا در اطراف آن، مبارزه کنیم. در شرایطی که کشورهای دیگر با تهاجم ایدئولوژیک امپریالیسم روبه‌رو هستند، ما باید بدون ترس از آنگ خوردن و بی‌اعتبار شدن، خط قرمز را بکشیم و با آن مخالفت کنیم. دقیقاً همین اصل است که حزب کمونیست را به یک ضرورت تبدیل می‌کند.

[The left, human rights, and class](#)

* توضیح «عدالت»: نگاه کنید به «چگونه از حقوق بشر برای آسیب رساندن به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کودن کردن چپ استفاده شد»؛ تله‌سور، ۹ دسامبر ۲۰۱۶

منبع: صدای سوسیالیستی، نشریه حزب کمونیست ایرلند

تارنگاشت عدالت